

ند او میزند بر کتف من است لانا ولا اعلیٰ من تحت خوست نه و شست سخن و لا محاب فی الاسواق و نه آواز بلند کننده در بازار ما
 و لا تخیری ^{الشیخ} ^{العلیه السلام} و پادشاهی او در پی بری بود و لیکن بغیر و بغیر لیکن محرمی کند و می بخشد مملکت و ولادت او در کعبه است و هجرت
 بطبیعت در آمدن او از کعبه مدینه است و طیب نفع طارکون تحتانیه نام مدینه است و مکه پشام و پادشاهی او در شام مراد و پادشاهی
 دین و نبوت است و ظهور آن در ولایت شام غالب بود و چهار دوران ملک بنیست و الاملاک آنحضرت در جمیع آفاق
 و اکناف عالم است و استه الحادون و است وی بسیار حمد گویند کان اندر مفاصل ای در سجاوند شک کنندگان مراد را که بدون اکتفا
 فی لیسرا و اضراد و شکر می گویند مراد می را در شادی و غم و در فراخی و سختی بحدی که در کتب کتب می گویند مراد او در هر حال
 که فرود آید و جای گیرند و یا مراد منزل مکان پست است بقدری که قول وی دیگر و نه علی کل شرف و کسیری گویند مراد می را او در هر
 باومی کنند او را در هر جای بلند و در کتاب او کار و دعوت گذشت باید که چون جای بلند بر آید بکسیر گویند و چون فرود آید تمجید و
 در بعضی روایات تمجیل بر ماه شمس رعایت کنندگان چشم و نگاهند افتاب را و طلوع و غروب و زوال او را بر اسی
 اوقات عبادات اصولی از اجزاء و قتمای گذارند نماز چون بیاید و در هر وقت نماز تبارزون علی ایضا فم از ا
 می پوشند بر میانمای خود یعنی می بندند از راه ابرناف خود و سبالت می کنند بر سر عورت یا مراد است که می پوشند تا نصف تمام
 خود و آن یعنی ظاهر تر و تبار تر است و می پوشون علی اطراف و وضومی کنند بر اطراف خود که دستها و پای ها در ویها باشد و
 گفته اند مراد سبایع و صنوف اکیال است سواد میم نیادی فی جواسما آواز بلند کننده ایشان آوازی کند در میان آسمان و زمین
 عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صغیر فی افعال و صغیر فی افعال سوله استیادون و صفت استن ایشان در کارزار
 و در نماز است یعنی برابر و هموار می آید چنانکه امر است در قتال به جنگ کافران و در نماز جنگ شیطان طعم باللیل و
 که وی کحل مر ایشان است شب آواز شب سبوح و تمجیل و قرآن و ذکر مانند آواز گش مده الفظ الصباغ این مذکور لفظ صباغ
 است و روی الداری مع تغییر سیر و روایت کرده است داری باندرک تفسیری ۱۱۰۰ و عن عبد الله بن سلام از کبار صحابه
 است و از علمای اهل کتاب بود ایمان آورد همان روزی که نظر او بر جلال مبارک آنحضرت افتاد قال کتب فی التوریه صفة محمد گفت
 عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم با هم در نیم نوشته است که عیسی علیه السلام
 دفن کرده می شود با آنحضرت در محرابه وی قال ابو موسی و گفته است ابو موسی و در آن زمان مدینه و طلای سیرت که در مدینه
 فی ایت موضع قبر تحقیق باقی مانده است و فغانه که آنحضرت در فون است جامی یک قبر موسی بن جانی مدفن کرد و گویند
 در باقی ماندن آنجا با وجود قصد مضمی محاب دفن را در آنجا و عدم تغییر آن این بود و گفته اند که این یکی از تاویلات است که در
 قول آنحضرت کرده اند اما اولی عیسی بن مریم و اشراط علم رواه الترمذی ۳۰۳ + **الفصل الثالث** + عن ابن عباس قال
 ان الله قال بفضل محمد صلی الله علیه و آله وسلم علی الانبیاء و علی اهل البیت و علی اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 فضل در زیادتی بود آنحضرت را بر پیغمبران و فضل او بر اهل آسمان که نوشته اند قال ابی ابراهیم کسیت ابن عباس است با فضل

علی اهل السماویة فی فضل و اودادی تعالی محمد ابراهیم بنان قال ان الله تعالی قال لای اهل السماویة ان عباس بن علی بن ابي طالب و اودادی
تعالی محمد ابراهیم بنان که فدای تعالی گفت فرشتگان را این کلام و سن عقل تمام ان الله من وود کسی که گوید از فرشتگان من فدای
او بفرستد آنکس بجز جهنم پس آن کس پاداش می دهد او را و زرع کند تک بجزی انما المین چنین پاداش می دهد طالمان را
که از خود نگاهداری پس حق تعالی خطاب کرد و اتمام بیان را با این صولت و شدت و عظمت و مرتب گردانید بر ان خطاب شدید را
وقال الله تعالی محمد علی بن عبدالمطلب و الله و سلم و گفت فدای تعالی مرا آن حضرت را و خطاب کرد بوی بلا طفت و رحمت و گفت
که هر چه از وی جدا گردد و مغفوف و مغفورست بقول خود انا نتحاکم تا سبنا لیتفرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخره به
ما فتح کردیم مرتب احوال بر کات و کرامات که از جمله آن فتح که است تا پیام زودتر فدای تعالی هر چه پیش رفته است از گناه خود هر
چیزی که پس آید تا ویلات درین مهلت بسیار کرده اند و اوجه توجیهات است که این کلام تشریف و تکریم و عظمت و ترحم است
بی آنکه ذنب و جودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند میگویند ما همه گناهان ترا بخشیدیم هر چه کنی بر و بگیریم
اگر چه آن بنده هیچ گناه نداشته باشد و قالوا و ما فضل علی الا نبیاء و گفتند بیست فضل محمد بنیابا قال گفت ابن عباس در
بیان فضل وی بر بنیابا قال الله تعالی و ما ارسلنا من رسول الا لیسان قومه و فرستادیم ما هیچ پیغمبری را پیش از تو مگر زبان
قوم وی که ایشان بهوش است همین هم تا بیان کند آن پیغمبر برای قوم خود احکام و شراعی را تا فضل الله من شیاریس
گراه می گرداند فدای تعالی هر که اینها بر الایة تا تمام آیت و قال الله تعالی محمد گفت فدای تعالی مرا و ما ارسلناک الا
کافة للناس فاقوله الی ابن و الانس پس فرستاد فدای تعالی محمد را بسوی بریان و آدمیان و تخصیص با آدمیان در آیت
به جهت فضل و شرافت ایشان است و مقصود اصلی در آیت تمیز آدمیان است تا تخصیص بویر چنانکه بعضی اهل کتاب
می گفتند باطل گرد و دلائل در آیات و احادیث بشمول نبوت آنحضرت مرین را بسیار است + و عن ابی ذر یفخر
قال قلت گفت ابو ذر گفتم من یا رسول الله کیف قلت انک بنی مکه و انتی تو که پیغمبری حتی استقیقت تا انکه یقین کرده
تو نبوت خود از بیجا معلوم می شود که یقین اعلی مراتب علم و نهایت اوست و علم ما ترست از ان مقال پس گفت آنحضرت
یا باذاتالی مکان و انا بعضی اهلها و کنه آمدند مراد و فرشته و قال انک من بجای از بطحا که بودم فوقع احدی الی الارض پس
افتاد یکی از ان دو فرشته بسوی زمین و کان الاخرین السماء و الارض و بود فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال
احدیهما لصاحبه پس گفت یکی از ان دو فرشته مرا بفر خود را اهو هو آیا او اوست یعنی آنکه با حق تعالی خبر داد که مرا پیغمبر
ست نزد وی پروردگار آن پیغمبر من است قال نعم گفت یا را و آری همین است قال فزنته بر من من الله گفت آن یکی
یا خود را پس کش و را او بار نه و انداز کن بر وی از بهت او فرزند پس بشیوه شد من آن مرد و فرزند پس ارج آمد و چه دیدم من از ان مرد
نم قال پس گفت زنده بفر کوش و را ابد و فرزند پیغمبر بشیوه شد من از ان مرد و فرزند پس دیدم من از ان مرد و فرزند پس دیدم
قال زنده بالحق فرزند پیغمبر کانی انما یفر من خلفه الخیر ان گویمان گناه میکنم بسوی این هزار مرد که می افتند بر من از بسکه

تراز و قال گفت آنحضرت فقال احدہما صاحبہ پس گفت یکی انسان و دوشسته بار خود را لو و زخمه بامتنه کر مجھا اگر برکتی تو اور اور اور اور
 نہی تمام است ہر آئینہ میر تمام است را رو ابھا الدارمی روایت کرد این حدیث و حدیث سابق را اداسی ۴۰۲ + و عن ابن
 عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کتب علی الخرم کتیب علیکم فممن کردہ شد بر من کفر کہ مراد بر ان قربانی است
 و فممن کردہ شد بر من کفر کہ مراد بر ان قربانی است و کتب علی الخرم کتیب علیکم فممن کردہ شد بر من کفر کہ مراد بر ان قربانی است
 ولیکن برست مقبلاً است و امرت بصلوۃ الغنمی و لم یعمروا بہا و امر کردہ شد من نماز پناشت و امر کردہ شد بر شامان و تحقیق
 این در باب صلوة الغنمی کہ شدت رواہ الدارقطنی و در حدیث دیگر و تیز واقع شدہ باہن لفظ کہ کتب علی و لم کتیب علیکم یعنی
 و الاصحی و الوتر ۴۰۰ + باب اسماء النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صفاتہ + بد آنکہ اسماء شریفہ آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم بسیارست و مذکورست در قرآن مجید و کتب ماویہ و وارد شدہ در سنت و لسان نبیا علیہم السلام و شہرہا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محبت و تشبیہ کردہ اورا باہن اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته شد اورا کہ ہر نام نہ نہادہ
 این سپر خود را بنام پدر ان خود و این نام ہرگز در قوم تو موزہ گفت نام نہادہ اورا باہن نام باسید آنکہ ستوہ شود بر زبان تمام
 اہل زمین و در روایتی تا نسبتاید اورا خدا در آسمان کہ بتانید مردم در زمین و آورده اند کہ عبد المطلب در خواب دید کہ گویا
 سلسلہ از نقرہ از پشت او برآیدہ است یکطرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب بعد از ان
 آن سلسلہ درختی شدہ است کہ ہر برگ وی نوری است و اہل مشرق و مغرب متعلق اند بدان درخت پس گفت این خواب را
 با مردم و تشبیہ کردہ اند کہ از صلب وی کسی پیدا شود کہ اہل مشرق و مغرب تابع وی شوند و ستوہ شود در آسمان و زمین و بہت
 حمد نام نہادہ و نیز آئینہ و اللہ آنحضرت در خواب دید کہ گویندہ می گوید بار و آئینہ تولد این است و پیغمبری و چون بر آئینہ
 محمد نام نہادہ کن و آورده اند کہ پیش از وجود شریف بیچ کس مسمی باہن نام نہادہ و چون اہل کتاب خبر دادند کہ نزدیک است
 کہ پیغمبر آخر الزمان بوجود آید کہ نام وی محمد باشد چہا کہش سپران خود را باہن آرزو محمد نام نہادہ کہ شاید شریف نبوت منت
 شوند و چون این تشبیہ بعد از اسم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شد گویا بعد از وی شد و در خواب لہذا نہادہ کہ از
 القاب و اسمای آنحضرت در قرآن مجید بسیار آیدہ و علی بصران در عدد و معین آن مقید شدہ اند بعضی تو و نہ نام صحیح کردہ
 موافق اسمای الہی از جبل و قاضی عیاض گفتہ کہ حق جل و علا تبتلین اسم از اسمای خود و حبیب خود را مخصوص کردہ اند و بعضی
 علماء گفتہ اند کہ چون تعصم کردہ شود اسماء آنحضرت از کتب مقدمہ و قرآن و حدیث بسی صدی رسد و چہا رسد نیز آیدہ و قاضی
 ابو بکر بن العربی کہ از عظامی علمای مالکیہ است گفتہ کہ بعضی صوفیہ گفتہ اند مرحق تعالی را ہزار نام است و حبیب اورا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم نیز ہزار نام است و مراد او صاف است و از ہر صفت اسمی مشتق است و سیو علی کتاب علیہ در اسمای شریفہ
 تابع کردہ و طیبی است و دو اسم را آورده شرح کردہ و مولف نیز چند اسم در ضمن دو حدیث نہادہ و مراد صفات آنحضرت
 و بیجا احوال علیہ شریف و صورت ظاہر آنست و بابی دیگر بعد خواہد کہ در بیان اطلاق و تخیل و سیرت باطن الہم صلی اللہ علیہ وسلم

و چون مویهای سفید کم بود و ظاهرش شاد و در پر کشیدگی و در لیدگی مویها از هم جدا می شوند پس پدید می آید سبب بسیار با سبب
 آنکه چون روغن سبب مالند و مویها براق و درخشنده می باشند و این موجب عدم امتیازی گردد و در پیری آنحضرت در سر و ریش مبارک
 زیاده و پرست موی نیامده و در بعضی روایات گفته اند که از آن آمده و کان کثیر شعر الهیه و بود آنحضرت بسیار موی ریش گویا این تفسیر است
 که در روایت دیگر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کت الهیه نفع کاف و تشدید شدت یعنی بسیار موی سبزه سبک و تنگ
 و در طول طیفه شریف چیزی ثابت نشده است و از صحابه عظام طول طیفه منقول است و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده
 که ریش مبارک وی تمام سینه وی را تا دوش بلر کرد و بود و عادت سلف در آن مختلف بوده و در طیفه فوت نقلین شیخ محمد بن
 عبید القادر نوشته اند که کان طویل الهیه و در بعضیها و از این نقل آمده که زیاده و قبضه نمی گذاشت و باطلی کم از قبضه روایت و در زیاده
 روایات و آثار مختلف است فقال رجل وجهه مثل سفین پس گفت مردی وقت بیان کردن جابر بن عمر علیه شریف را ابو ذر
 مبارک گوید که من شریفی در برین سخن فقال لیل کان مثل الشمس و لیس منکف عابره مثل سفین مگر که بود مانند تمام است و باطن مبارک و مبارک و مبارک
 شریف است و در شریف اگر چه چنان در در دیده و گویا است که لابل کان مثل لقمه در در دیده و گویا است که لابل کان مثل لقمه در در دیده و گویا است که لابل کان مثل لقمه در در دیده
 در دیده آمده که موی مبارک وی چون شمشیر است و در شریف است و در دیده و گویا است که لابل کان مثل لقمه در در دیده و گویا است که لابل کان مثل لقمه در در دیده
 هم خود در عادت عرف و عادت کرده اند و الاصح یکی ازین امور در سبب و ملاحت و حسن و ملاحت بحال و کمال وی و بی چیز از
 مخلوقات و می ثبات معادل و مشارق صفات خلقیه و خلقیه وی نبود و نظم کسی حسن و ملاحت بسیار مانده و ترا درین سخن انگار
 کار مانده و نیز نقش بر آینه زنگک صنع ولی به یکی بجز نقش نگار مانده به اصل الله علیه و سلم و علی آله و اوصیاء و اهل بیت و جلاله و
 کماله و باید دانست که استدارتی که در وجه شریف اثبات کرده اند در شکل و آیه است چنانکه از شبیه بافتاب و ماه و آینه متوهم
 می گردند زیرا که در احادیث بسیار آمده که لم یکن لکظم نبود و موی مبارک آنحضرت تمام گردید و طویلی نسبت بسیار روزان بلکه با همه ال چنانچه
 موافق شریف حسن و جمال است ضابطه در بیان حسن و جمال وی همین است بعیت خوبی و شکل و شمایل حرکات و سکونات و آنچه خوبان
 همه دارند و توتهناداری به بعیت کس نیست در جهان که ز حسنت محب نماند به ای در کمال حسن محب تر از محب و اللهم صل و
 سلم علیه صلی الله علیه و آله و سلم و آله و اوصیاء و اهل بیت و ائمه و در هیت الخاتم عند کفته را وی می گوید و دیدم هر نبوت در از دشانه وی و در روایتی میان دو نشانه
 بر بر تقدیر شبانه چسب نزدیک بود و مثل سفینه اطمانه شبیه جبهه مانند سفینه کبوتر مشابیه می دانست تن مبارک او را در رنگ
 و آب و تاب روانه مسلم بر آنکه بود در آنحضرت را اصل الله علیه و آله و سلم میان دو نشانه پاره گوشت بلندتر از سایر اجزا بدن شریف
 که آنرا خاتم نبوت می گفتند یا کسب تا از ختم به معنی تمام شدن کاری و رسیدن وی تا ختم تا به معنی هر و نشان آنکه وی خاتم النبیین است
 و ذکر این خاتم در کتب مقدمه از تورات و انجیل و خبر آن موجود بود و از نبیا علیهم السلام که موجود و ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر
 نشان بشارت داده بود و در این نشان داده و حکم در کتاب مستدرک از ذهب بن مینه آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشان
 نبوت و عیسی است نبود و ملاسید بار که نشان نبوت وی بر شریف بود میان دو نشانه این حکم سر نامه است تا از تفسیر

تبدیل مصون باشد و نعمت اقبال لشاعر نبوت را توئی آن نامه درشت که از تعلیم و ادب و تربیت + و در بعضی روایات آمده است
 که کتوب بود و روی اشد و صد لاشربیک که توجه به کشف فایک مسطور و در روایات آمده که نوری از وی می درخشید که
 چشم را خیره می کرد و محدثان صورت شکل ظاهر او را بیان کرده بجز با تشبیه کرده اند که مردم از ایشانند مانند بقیه کتوب یا شکل
 با گوشت پاره و مانند آن را حقیقت آن صبری عظیم و آتی شکر بود مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که
 خرب الفرت از اندازند + و عن عبد الله بن حسن سجلی است و تحقیق این هم سابق در کتاب الطهارة گذشته است
 و صحیح نیست که نفع برود بین سکون را و کسب جمیع است قال ربه لینی صلی الله علیه و آله وسلم گفت دیدم من آنحضرت را در تمام
 من صحبت شریف او را او اکلت معه خبزا و طعاما و خوردم با آنحضرت نان و گوشت اذ قال ترید ایا لفت خوردم شکسته را شک اولت
 و اشکنه نیز نان و گوشت است که نان را او شور با می شکند و می خورند ثم درت خلفه پیشترتم و رفتم پس آنحضرت فنظر است
 قائم لنبوة بین کتوبه پس نگاه کردم بسوی قائم نبوت میان دو شانه آنحضرت عندنا بعض کتوبه امیری نزد آنخوان نرم از شانه چپ
 و ناخص نبون کسب فرین نهاد مجتنب آنخوان نرم که بظرف شانه است و بعضی گویند بیخ کردن و بعضی شانه نیز می آید عجا مانده است
 و صحیح بنیم در اصل یعنی مجموع است و مراد جمع اصابع است و کف که تمام آن شست است علیه حیوان کسب فراد سکون یا بران صحیح
 خالداست کاشال لثالیل همچو اشال تا لیل نفتح مثلثه و در هر سه صحیح تا اول دانما که بر پدین بر آید مانند خود و به معنی سر پستان نیز
 می آید رواه سلم + و عن ام خالده بنت خالد بن سعید بن ابراهیم اموی نیز صحابی قدیم اسلام
 است تا آنکه با امیر المؤمنین علی تراوی کرد و در سبقت اسلام ایمان آورد و بعد الی کبر و الله اعلم دوی خوابی دیده بود که تعبیر آن ظهور
 نور اسلام بود و خواب آنست که خالد بن سعید پیش از بعثت نبی در خواب دید که گویا که تبارکی پیشده است تا هیچ کی گذشت
 خود را نمی تواند دید تا گاه نوری از زفرم بر آمد و با همان نیت و خانه که بعد روشن ساخت بعد از آن که روشن گردانید بعد از آن
 بجانب نجد نیت بعد از آن طوف شرب نیت و آنرا روشن گردانید پس خالد این خواب را بر او خود گفت که عمرو بن سعید نام
 داشت و مردی غافل و خلیل برای بود پس گفت ای برادر و برنی عبد المطلب خواهد بود که از خیره پدر ایشان ظاهر شد که زفرم است
 حالت گفت ام خالدا و تی لینی آورد و شد زفرم غیر صلی الله علیه و آله وسلم بیاب نیما خمیصه مسود او صغیره جابها که در آن کلیم سپاه
 بود و در اقبال استولی با ام خالد پس گفت آنحضرت بسیار بزرگوارم ام خالد را دوی صغیره بود فالی بها عمل بدو شده آورد و شرم خالدا را
 فایده خمیصه بیده پس گفت آنحضرت آن کلیم را بخت مبارک خود فال بسما پس پشانی او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت
 سینه وی بود و در ماکرون مکرسی را که جامه نومی پوشید ابل و غلفی که کن این جامه را که پوشیده ثم ابل و غلفی بستر که کن
 یعنی بسیار بزی تا جامها بسیار که کنی و کان نیما علم خفرا و خفرا بود و در آن خمیصه علم خفرا یا زرو شک را وی است فقال یا ام
 خالدا نه اسنا و پس گفت آنحضرت ای ام خالدا این جامه نیکوست و سنا و نفع بین جمله و نبون و اعل و با سکت و سنبلی اعل و نفع
 و تشدید نبون نیز و است مت زشت و سنا و سنا و تشدید نیز و است و بی خمیصه حسته و این کلمه

عیش یعنی حسنه است یعنی نیک قالت لذہبت اہب بجام لہنۃ لکنت ام خالد پس فرمید من کہ بازی می کنم بجام نبوت چون
 ام خالد خورد بودستی بجام نبوت زود گرفت چنانکہ عادت خود بودست لاکہلی ابی پس منع کرد و باز داشت مرا پرین فقال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واما پس گفت آنحضرت بیدرین بگذارد و پراونع کنن در عوارف این حدیث را بہ البیان فرمود کہ روشن
 مشایخ طریقت است قدس اللہ ارواحہم سند آورده است رواہ البخاری ۴۰۰ و معنی انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم یسیر بطویل البیان نبود آنحضرت دراز نفر یعنی درازی خابیر بیرون از امتداد این عبارت اخبارت می کند
 کہ در قامت شریف درازی بود اما نہ بسیار و آنحضرت میانہ قدر بود و اہل بدرازی نسبت بکو تاہی و اطلق درین معنی حسن و جمال و است
 است کہ در خلوات این نیست اما آنچه آندہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون می ایستاد و در جماعتی از ہمہ بلندتری نمود
 اگرچہ در ان جماعت دراز قدان بودند ان از عبت طول قامت نبود بلکه بسبب غرت و رفعت و عظمت و اہت بود و این عظمت
 معجزہ بود از معجزات وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و لا بالاقصیر و نبود آنحضرت کوتاہ قد اینجا قید نکرد کہ بسیار کوتاہ نبود بلکه کوتاہی
 مطلقا از وی نماندی بود و لا بالابین الا متق و نبود آنحضرت سفید رخسار متق سفیدی کہ باوی سرخی آمیختہ نبود و روشن نبود بسیار
 مانند سفیدی گچ این چنین است در قاموس و کلام جوہری نیز موافق است و در مشارق گفته است متق سفیدی خالص کہ سرخی در آن
 و گندم گونی و نور نیست بان مشوب نبود و غلیل گفته کہ متق سفیدی در کہ بودی و بعضی گفته اند مانند سفیدی ربص و لا بالادوم نبود
 آنحضرت سخت گندم گون مائل بسپاہی گو گفته اند کہ او سمرقہ شدیدہ است و رنگی میان سپاہی و سفیدی و آنحضرت اسمر بود
 یعنی سرخ سفید گندم گون بود نہ آدم و در بعضی روایات آندہ کہ آنحضرت شدید البیاض بود و مراد همان است کہ کمرہ آمیختہ بود و
 عرب این را سمرقہ می گویند و بعضی گفته اند کہ آنچه بیرون بود از بدن از جامہ و آفتاب و باد بر آن می خورد چنانکہ روی و گردن
 و دست اسمر بود و آنچه پوشیدہ بود درون جامہ سفید خالص بود و درین سخن نظرست زیرا کہ نوشته اند کہ آفتاب و باد و امثال
 آن تا اثری نبود در بدن شریف وی چنانکہ در حدیث آندہ است کہ کان الوار الجود و لیس بالجد لقطط و لا بالاسبط و نبود آنحضرت
 جد قطط و نہ سبط و جد بفتح جیم و سکون عین موی کہ در وی دو تالی پوشش باشد و نرم و روان باشد و قطط بفتح قاف و کسر حای و فتح
 سخت جد مانند مویہای سپاہان کہ آنرا جنگل گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر آن موی نرم و فرو ہشتہ ضد جد و در
 گفته جد مرغول قطط سخت مرغول سبط فرو ہشتہ شدن موی آن سرور نہ جد بود و نہ سبط و جنگل ہم نبود و لہتہ اللہ علی رأس
 اربعین سنہ بر نگینت اور اند ای تعالی بر سر چہل سال یعنی بہ تمام شدن چہل فاقام بکہ ہفت سنین پس اقامت کرد و بکہ معطرہ
 سال در نیجا خلاص است و مختار سیر و ہ سال نیست و بالمدنیہ ہفت سنین و اقامت کرد و مدنیہ مطرہ وہ سال این باتفاق است
 کہ بیج گوندہ در ان خلاص نیست و تو فاعہ اللہ علی رأس ستین سنہ و میرزید اورا اللہ تعالی بر نامی شصت سال و چون مختار و در اقامت
 مکہ طیر و ہ سال است وفات بر شصت و سہ ہفتہ و تو جیش آن می گفته کہ راوی درین روایت کسر اعتبار نکرد و سیرہ را وہ گفت
 و شصت و سہ را شصت و این عادت از اہل عرب است و در حدیث سفید سفید و لہتہ ہفتون شمرہ میضاد و حال آنکہ

نمود و در روایتش مبارک می آید و فی الروایه عنده و در روایتی این چنین آمده که بعین استیسی روایت است
از انس و رعای که وصف می کند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قال گفت کان ربی من القوم بود آنحضرت را بعد از فتح را در کون یا میان با
چنان گفت کس با طولی و لا با تقصیر ندم از زنده کوتاه از هر المون روشن و در خنده رنگ قال و گفت انس کان شعر رسول الله
بود سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم الی اصناف از نیه تا نیه های دو گوش و فی روایه بین از نیه و عاقله و در روایتی میان دو گوش
و دو رخ دی و در روایتی دیگر تا دو زنده گوش و در دیگر تا نزدیک و دو رخ و اختلاف روایات باعتبار اختلاف احوال است گاهی
که شانه می گردند و تیلی مالمیدند و رازی نبود و در غیر این حال کوتاه و با بستن سوی بعد از شردن و در مجمع اجماع گفته گاهی که شانه
می شد از تقصیر سوی در رازی شد و چون قهری گردند کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم می شود که آنحضرت گاهی سوی قهری گردند
و اطلاق خود گفته اند که در غیر مج و عمره نبود و الله اعلم و فی روایه النجاری کان منم الراس و اقلین بود آنحضرت سطر سبزه پای با دور
بعضی روایات عظیم الراس واقع شده است و آن نیز همین معنی است و خودی سبزه است و نشان قسطنطین است اما بزرگ
نیز مدوح نیست اعتدال در همه جا معتبر است و انصافی شریف و فرج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که فوق آن
منصور نیست و هیچ کس با وی صلی الله علیه و آله وسلم در حسن و جمال شریک و جتنا نبود چنانکه می گوید به هر چه اسباب جمال است رخ خوب ترا
همه بر وجهی است کمالا یعنی + لم اجده و لا قبله متکلمی و اعم بعد از وی و نه پیش از وی هیچ کس را مانند وی و کان لسطا لکفین و بود
آنحضرت فراخ و کشاده کف دست و فی آخری آمده است در روایت دیگر بخاری را قال کان گفت انس بود آنحضرت شش انگشت
و لکفین سطر و پر گوش است پاسبان و کفهای دست + و عن البر اقال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مر بوما گفت بر این غار
که از شامه میر می است بود آنحضرت میانه بالا بعد با بین لکفین و در فراخ مسافت میان دو منکب فی اصرار منکب کبیر کان بن
باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فرامی سیند نیز لازم می آید چنانکه گفته است و بعضی
با فتح بین بهینه تقصیر نیز روایت است یعنی دور بود و پر دوز نبود و شرح محتمه از نیه آنحضرت را مونی بود که می سبزه زنده دو گوش او را
راستین در عله محمد اودیم من آنحضرت را در عله سرخ عاقله است جامه را گویند از راز و دارا که از یک منکب شامه و مراد جمله جامه از نیه نیست
چنانکه بعضی توهم می کنند و مراد کعبه را جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الاچه در روایاتی است به سرخ خالص چنین تحقیق کرده اند
محدثین و عله خضر و صفر اجماع که در احادیث و روایات آمده است هم همین معنی است که خطهای سبز و زرد و سفید و آنحضرت را عله بود از نیه
که خطهای سرخ و سفید است لم ایشیا قط آهن من نه ندیم من هیچ چیز را برگزیده تر از آن حضرت عاقله است که گوید هیچ کس را با هیچ مردی
و در تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کمالا یعنی + متفق علیه و فی روایه سلم قال ما ربت من ذی لکهن من عله محمد از من رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ندیم من هیچ مردی را در این دنیا که در عله از آنحضرت شامه لکفین سوی و نزدیک می سبزه بود خطهای او بعد با بین از
کس با طولی و لا با تقصیر بود که در بعضی آوی را اسد نام است چه فهمیم چه نشدیم و لکفین لکفین و در نیه و او در سکون فاکتبر
آنگاه از نیه گوشش در که زود چون بدوش رسد جمله است و در نیه گوشش رسد مشهور در تفسیر این الفاظ این است

و از عبادت بعضی از این قوم خلاف این ظاهری کرده و گاهی ضمیمه معنی مطلق موی نیز آورده ۹۲ و مؤمن سماک کبیرین کیفیت میسر
 چرخ بفتح ما و سکون رانابهی مشهور است گفت می نفر از صحابه را در یافتیم و موی یکی از عطای کوفه است و بعضی محدثین او را
 قضیف کرده اند و گفت وی رفت بصر من پس دعا کردم خدا را او باز داد مرا بصر من جا برین عمره روایت می کنند سماک از جا برین
 سوره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ضلیع لیسع بود آنحضرت بزرگ و کشاده و من و عرب مدعی می کنند مردان را
 به کشاده دهنی و تنگی و من را در مردان میب می دارند و بعضی این را کنایت می دارند از فصاحت و کشاده دهنی شکل لعین آنکه
 مفید می چشم او مخلوط بود و سرخی گویا رنگهای سبج است و شکل بضم شمن نام این رنگ و آنرا همه بضم سین نیز گویند و شمله به خط
 سرخی بسیار چشم که سیاهی بسیار نبود گویا سرخی می زند چنانکه در اشعار زکریا شمله واقع می شود مشهورش لعین مشهورش را
 در مشارق بسین مملو و پیغمبر نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنها و قیل سماک ما ضلیع الفم گفته شده سماک بن حرب را که راوسه
 حدیث است بصیت معنی ضلیع الفم قال معنی ضلیع الفم عظیم الفم است قیل ما شکل لعین گفته شده بصیت معنی شکل لعین قال
 طویل شق لعین گفت معنی شکل لعین در از شگان چشم گفته اند که تفسیر کردن سماک شکل لعین را باین معنی خطاست صواب
 آنست که گفته شد چنانکه علماء لغت بر آن اتفاق دارند و قیل ما مشهور لعین قال قیل طم لعین چنانکه گفته شد رواه مسلم +
 ۱۰ و عمر ابی طفیل از صحابه است بیست و شش سال از زمان حیات آنحضرت در یافته و آخر من مات من الصحابه است و رسد
 صد و ده سال در و موی آنشبه علی بود و در جمیع مشاهد با وی حاضر بود و ابو بکر و عمر و عثمان شامی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و
 فاضل و حاضر طوبی بود قال رحمت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کان بعضی لحا مقصد ابو و مفید نکین سانه
 در طول و قصر و صامت و نجافت و در تمامه صفات و ملاحظت و ملاحظت نکین شدن و آن معنی است حسن که در چشم نیک و تیر
 و در اول نیک نشنید و زبان از میان نوبی آن حاضر بود و در مسلم ۱۱۰ و عمر ثابت قال مثل انس رویت است از ثابت بن
 لعنه با که از مشاهیر تابعین و کنایه ایشان است گفت پس سیده شد از انس بن خطاب رسول الله از موی رنگ که در آن سبزه
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما لم یبلغ ما یخصب پس گفت انس بدستی آنحضرت پایداری وی رسیدن آن خطاب کردن را
 یعنی پیری وی اندک بود و پیدانی شد و در باد می نظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهری شود و یا مراد آنست که پیری وی خاص نبود
 و هنوز سرخ بود چنانکه در آغاز پیری می باشد چنانکه در حدیث دیگر آمده است که کان شیبه عمر بود پیری و سه
 سرخ نوشت ان و در شطانه فی طبیعه اگر می خواستم من که بشمارم مویهای سفید آنحضرت را در طایفه شریف موی و شطاح شین
 محمد و سکون می سفیدی موی سیاهی در تخمین و فتح میم موی سفید و فی روایتی و در روایتی باین لفظ آمده و نوشت ان کلمات
 کن می رسد اگر می خواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند در هر سهار که موی خلعت می کردم و می شرمم و هرگاه که سفیدی موی
 باین خلعت باشد محل خطاب نخواهد بود و متفق علیه و فی روایتی مسلم قال و در روایتی مسلم را این چنین آمده که گفت انس انکان
 البیاض فی شفته بفتح مین مملو و سکون نون و فتح فا و قاف نبود سفیدی موی که از مویهای موی او بود و در روایتی

و دیگر در رویهای که در میان چشم و زنده گشت اند منج بضم صاد و سکون وال و فین مجرور اصل نام این موضع است و بر رویهای که
درین موضع انزیر اطلاق می کنند و فی الذکر است بنیور و در سر سومی چند پراکنده بودند و نیز بنیور فون و فتح بوده و نیز آن مجرور جمع بنده
سکون با بنیور طی سیر و سخن آنس عالی کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر اللون بود آنحضرت روشن رنگ تلبان
کان عرقه اللؤلؤ لاکو یا که قطره های خوی روی هر وارید است به جهت صفائی رنگ و لطافت جسم انوشی نکفا چون راه می رفت
آنحضرت بر می داشت پای را القیوت و ملاوت و کشتان نمی کرد و چنانکه عادت قومی تنان بود لیران می باشد و این منافات
بسرعت مشی ندارد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است زیرا که سرعت عبارت از تلای خلوت و پیالی نهادن کامهای باشد و کفایت
به معنی نخستین چیزی یکبارگی نیز آید و تعبیر کرده می شود جمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند نشیب می آید و خد می گردد و چنانکه
در فصل ثانی بیاید و است کسیرین اولی و فتح نیز آمده و بیاجه بکسر وال و لاجره الین من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من اتبع و یبار که نومی از حریت و بیج حریر از هر تر از کف دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لا تمس کسیرین و فتح نیز آمده
سکا و عبیره و بنویدم من بیج مشک را نونه غیر از اطمین خوشبو تر من با کتله آبتی از بوی بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و در روایتی من عرقه کونی خوشبو تر از عرق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۲۱ و من ام سلیم بنیورین محابیه است و والدہ انس و از عقلا ی نسائ
فصلای ایشان است مناقب وی بسیار است رضی الله عنهما ان آبتی روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کان با تیبها
و قیل عندا بود آنحضرت که می آمد ام سلیم را و قیلول می کرد و دوی متبدا نظما فیتقی علیه پس می گسترانیدم قطع را بیج تون و کسر
آن و بیج ها و سکون آن به چهار وجه بساط از چرم پس خواب بنیورنه می کرد آنحضرت بر آن و گفته اند که ام سلیم از محارم آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله و سلم از رضاع یا نسب و بعضی گفته اند که اباحت نظر با جنیبات و جوار خلوت با ایشان از خصائص آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله و سلم که آنی اللو اهب اللذیته و کان کثیر العرق و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت کج عرقه پس بود ام سلیم که
جمع می کرد خوی آنحضرت را آنجمله فی الطیب پس می گردانید ام سلیم عرق آنحضرت را در عطر و خوشبو بنیورین فقال آبتی صلی الله علیه و
آله و سلم یا ام سلیم ما ندر این چون دید آنحضرت که می گیرد عرق او را فرمود ای ام سلیم چیست این عرق گرفتن و چکاری کنی آنرا
قالت عرقک بخلونی فینا گفت ام سلیم عرق است می گردانیم وی اندازیم آنرا در خوشبو بنیورین خود و هر من الطیب الطیب و عرق
تو از خوشبوی ترین خوشبو بنیورین است و فی روایتی و در روایتی این چنین آمده است قالت گفت ام سلیم یا رسول الله تر چه ای کتبه
لعبیانتا سید و اریح بکت عرق ترا از برای خندان خود می مالیم آنرا بر رویهای ایشان و بدینهای ایشان تا بگفت آن از
همه بلا مضطربند قال گفت آنحضرت است گفتمی تو خوب کردی خفق علیه ۱۲۲ و من جابر بن عمره پس در هر دو
صحابی با فرودی خوابه ترا و امه بن بللی و قاصد است قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوۃ الاولی گفت جابر گفتم
یا آنحضرت نماز پیشین در آنحضرت الی اهل بیت بیرون آمد آنحضرت از مسجد و رفت بسوی اهل خانه خود و وضعت سجده و بیرون آمد من
نیز با آنحضرت استقبله و له ان این پیشین آمد آنحضرت را بچکان بللی بیج خدی امدیم و امدیم او را پس گفت آنحضرت که سج

می کند و می بالد بدست مبارک خود خضارهای این بچکان را یکی یکی و اما آنکه خدی و اما من پس مسج کرد آنحضرت رخساره را انداخت
 یکسر دال و سکون یا بلفظ مندر دست و در بعضی نسخ اینجا نیز لفظ تخیه است بفتح و ال تشدید یا شیخ مسج کرد و در خضار مراد مویز است
 از دست آنچه در حدیث دیگر آمده است که گفت جابر مسج کرد و من را پس بود آن خدی که تری از خدی دیگر بود است لیده بر او پس باضم من
 مرصت مبارک او را سردی او را بچکان او است نه او و ظاهر است که برای شک را او
 است کانا اثر جاسن جوته عطارد گو یا بیرون آورد آنحضرت دست را از طبه عطارد جوته بضم جم طبه عطارد رواه سلم و ذکر حدیث جابر
 و ذکر کرده شده است حدیث جابر که در اول او با سحر است و در مصابح درین باب مذکور است فی باب الاساور با اسمی و حدیث اسباب
 بن زید نظرت الی قائم النبوة و ذکر کرده شد حدیث سائب بن زید که در روی نظرت خاتم نبوة است فی باب احکام المیاه ۲۰

الفصل الثانی در علم علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل ولا بالقصیر و
 است از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت نه دراز قد و نه کوتاه قد و هم از اس و طبیعت بود مطهر سر و ریشش سفید و آینه القدر
 سطر و پر گوشت کفهای دست و پاهایش با حمره سفید بجهت سرخی مشرب باضم میم و سکون شین و فتح را آنحضرت از شراب پسته
 آتختن رنگی رنگی دیگر گو یا رنگی رنگی دیگر نوشیده است ضم الکراویس سطر بندهای استخوان کراویس جمع کرد و من بضم سر تا سه
 استخوان که بهم جمع شده اند طویل است در از سر به بفتح میم و سکون سین و ضم را و با او موده مویها که در میان سینه شریف بود
 خلی در از بار یک انبالای سینه تاناف و سر بفتح تین به معنی راه و سینه آید و مویهای ریزه میان سینه تاناف که ذاتی اصراع
 از اشی تکفاز تکفاز کانا میخط من صعب وقتی که راه می رفت میل می کرد و می گو یا فرود می آید از جای بلند شیب مقصود
 آنست که نشی می کرد نشی قومی که بر می داشت پاهای را از زمین بقوت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که مراد آنست که نشی می کرد
 بطریق تواضع نه بطریق تکبر و اذیتال و صیب بفتح تین جای شیب و به معنی آب زریان از بالا بپایان نیز آید لم ار قبله ولا بعده

شکل صلی الله علیه و آله و سلم رواه الترمذی و قال نه احد حدیث حسن صحیح ۲۰ و عتقه کان اذا وصفت ابنی صلی الله علیه و آله و سلم
 قال و هم از امیر المومنین علی است رضی الله عنه که بود چون وصف می کرد آنحضرت را می گفت لم کنین بالطویل لم یقط بود آنحضرت
 طویل با بنی سینه بسیار در از چنانکه گذشت و روایت مشهور در منضم میم اولی تشدید میم ثانیه مفتوحه روایت کرده اند و درین
 روایت بعین همس نیز روایت است و بفتح میم ثانیه و تشدید میم ثانیه مفتوحه نیز روایت کرده اند و درین روایت
 بعین همس نیز آمده و میم اولی بر تقدیر مضموم است و منضم میم و همس معنی درازی و کشیدن دارد و لا بالقصیر المستورد و نبو بسیار کوتاه
 چنانکه بعضی اجزا در بعضی در آمده باشد گو یا رو کرده شده بعضی اجزا بسوی بعضی و کان ربه من القوم و بود میان بالا از مردم و لم کنین
 بالجهد لفظ و لا بسبب تصحیح و تفسیر این الفاظ معلوم شد کان جبار بلا بود جبار بل بفتح را و کسر جیم و بفتح آن نیز آمده میانه موی میان قسط و
 و سبب و در صراح گفته بعل فرشته موی مقصود آنست که رنگ موی بود و لم کنین باضم و نبو آنحضرت مطم بضم میم و فتح ط و تشدید
 با و مفتوحه پر گوشت روی در و جمع و به معنی نجات نیز آید و لا بالقصیر و نبو و کلتم بضم میم و فتح کاف و سکون لام و شسته گو ی با او

چہ در سبک گوشت و بعضی گفته بسیار گوشت و چون در هر دو این لفظ نفی تزیین است اگر که در آن قبول خود و کان فی الوجب
 ترویج و بود در روی شریف ترویجی اند با فراط ابی شرب سفید محکوم بصری اوج لعینین نیک سیاه چشمان و بعضی گفته با نیک
 سفیدی آنها از بابت الاشعار در از بسیار گمانا و اشعار مع شرف مع و فتح موی چشم جلیل اشکات بزرگ و طبر سرهای آنونها
 و ششای غیر مع ششای سر استخوان نرم که از اتوان خائید و اکتد و بزرگ کند فرج شتاء و کسر آن محل اجتماع شامنا یعنی میان
 دو شانه که از اکابیل گویند اجرو بی موی و در سر چند اند و در از موی که از سینه تا مات بود و ظاهر این حدیث نشت که بر بدن
 شریف جز سر موی نبود اما از احوال و دیگر معلوم شد که جز سر موی بود چنانکه بالای سینه و بسیار و اما در انما
 مراد اجرو اینجا این است و فی الحقیقه اجرو مقابل شرف است و اشرف که بر تمام بدن وی موی بود پس اجرو آنکه چنین باشد فافهم
 شستن لکھن و القدین از اشکی تعلق چون راه می رفت بر می کند پا به پا اگر ناامیثی نه صعب و اذا لفت لفت معاد چون
 روی می گردانید بچپ و راست می گردانید تمام بدن شریف را کلیت متوجه می شد یعنی نظر و زوید و نگاه نمی کرد چنانکه عادت
 تکبر آن است و بعضی گفته اند مراد آنست که هر ساعت گردن بچپ و راست نمی پیچید چنانکه سبکساران و جاکاران کنند بین
 کتفیه قائم البتة میان دو شانه وی مهریوت بود و هو قائم لعین و وی ختم کننده پیمبران بود احوال الناس صدر آختر ترین مردم
 بود از روی سینه و گفته که مراد سینه دل است که محل اوست یعنی خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدل و جان و طبیع و رغبت
 بودند بکلیت و همه در یاد احتمال دارد که اجود از اجودت باشد ففتح جیم و مراد بی تعلق وی باشد با موی اتم که زانی شرح اشخ
 و اصدق الناس لجهت و است ترین مردم بود از روی زبان و لجهت ففتح با است و به سکون نیز آمده و بعضی گفته اند به سکون لفت صفت
 است یعنی راست گوترین مردم بود و بعضی گفته اند مراد آنست که زبان او راست و درست ترین زبانها بود یعنی تکلمی کرد و بجا راج
 حروف چنانکه باید و نشاید چنانکه هیچ کس بران قادر نبود و اینهم عریکه و زم ترین مردم بود از روی طبیعت و اگر هم عسیره و بزرگترین
 مردم بود از روی قوم و قبیل و در روایتی عشره کسیرین یعنی صحبت من ده ابره بینه تا کسی که می دید آنحضرت را ایجا یک می رسید
 او را و بیست تا کسی که می شد و من خاطر معرفه اجمه کسی که ابتدا می کرد آنحضرت را و صحبت میداشت دوست می داشت او را
 بقول ناعته می گوید و صفت کننده آنحضرت را وی عبارت از ذات خود می کند یا هر که بخواد که وصف کند او را هم از قبیل
 و لا بعدة مشد ندیم و بی و انم پیش از و سے و نه پس از و سے مانند او را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواه اکثر
 ۳۳ + و عن جابر ان ابی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیسک طریقاً یثبوا احد الاطراف انه قد سکر روایت است
 از جابر که آنحضرت نمی رفت راهی را پس پیروی می کرد او را کسی و در پس او می رفت مگر آنکه می شناخت آنست که آنحضرت بختی
 رفته است این راه را این طیب حرفه از خوشبوی آنحضرت و عرف بفتح معین و سکون را بوی خوش و ناخوش را اینر گویند ایضا لیب
 اطلاق او بر بوی خوش است یعنی هر راهی که می رفت از بوی خوش آنحضرت مطری شد و هم از بوی خوش می شناختند که و سے
 ازین راه گذشته است و ظاهر آنست که این بوی خوش ذاتی آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تو اندک استمال طیب

که عادت شریف آنحضرت بود نیز علاوه آن می شده باشد احوال یا گفت راوی بجای من طیب عرقه بغاسن ریح عرقه بقاء یعنی ارسو
 عرق وی یعنی خوی که از بدن بگذرد رواه الدارمی ۴۰۰ + و عن ابی بصیرة بن عمار بن یاسر تابعی نقل است قال قلت
 للربیع بنبت موزة گفت ابو بصیرة که گفتم مرربیع را بضم ر و فتح م و صده و کسر تخم تا نیه مشدود و دختر موزة بضم م و فتح مین و کسر و او مشدود
 صحابه مشهورست معنی لنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صفت کن برای ما آنحضرت را و بیان کن علیه شریفه او را قالت بایسته
 لورا اینه زایت آهس عالتو گفت ربیع در وصف جمال آنحضرت ای سپرک من اگر می دیدی تو آنحضرت را می دیدی تو افتاب را
 برآینده یعنی چنان بهت و طلال و نور آیت و بخت و آیت که گویا افتاب است طلوع کننده رواه الدارمی ۴۰۰ + و عن عمار
 بن حمزة قال ربت ابنتی صلی الله علیه و آله وسلم فی لیلته فعمیان گفت جابردیدم من آنحضرت را در شب روشن و عمیان که بصره
 و سکون مناد مجده و کسر حاء صلاه شب روشن که در روی متاب بود او بر او گرد و غبار نهباشد فجلت نظر الی رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم الی القمر پس گفتم من که گاهی نگاه می کنم بسوی جمال آنحضرت و گاهی می بینم بسوی ماه و علیه صلاه حمرا و ابر بالای آنحضرت
 حله حمرا بود معنی صلاه حمرا معلوم شد در حدیثها از افاد ابو حسن عندی من القمر پس ناگاه آنحضرت نیکوتر روشن تر بود و من از ماه
 و زرد من از برای اظهار تمیز او و ذوق خود گفت و الادی صلی الله علیه و آله وسلم حسن بود از قره در واقع و زرد همه کس از میان کس
 رواه الترمذی و الدارمی ۴۰۰ + و عن الی بررة قال ما ریت شیئا حسن من رسول الله گفت ندیدم مرتیح چیز را نیکوتر از پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم کان الشمس تخبری فی جمیع الاوقات بان می رفت در روی مبارک وی و ما ریت احد الا اسرعا فی مشیه من رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ندیدم من هیچ کی را آهسته تر از او راه رفتن از آنحضرت که از همه تیزتری رفت کائنا الا ارض تطوی له گویا که زمین پیچیده می شد
 برای آنحضرت انا الحمد لله انما و انه لغير کثرش بدستی ما و شفقت می انداختیم ذنبا می خود را در تیز رفتن و تنب می کشیدیم و تکلف می کردیم
 در آن و آنحضرت غیر پاک و ازنده بود و بی تکلف و بی تعب و بی باک و باسانی بطور خودی رفت و عجب بضم نون و سکون جیم و کسر با و کثرت
 بضم میم و سکون کاف و فتح تا و کسر را و مبتلا از کثرت یعنی پاک داشتن و این معجزات آنحضرت بود که دیگران می دیدند و شفقت کشیدیم
 و بوی نمی رسیدند و وی صلی الله علیه و آله وسلم باسانی و بی تعب پیشتر از همه رفت رواه الترمذی ۴۰۰ + و عن عمار بن حمزة قال کان
 فی سالی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم محموتا گفت جابردیدم در سالی آنحضرت یک نوع باریکی و پر و مطهر نبود و کان لا یسویک الا
 میا بود و آنحضرت که خنده نمی کرد و بطریق نسیم دنی اصرار متبسم لب شیرین کردن و کنت اذا انظرت الیه قلت اکل العینین و بودم
 من وقتی که نگاه می کردم بسوی آنحضرت می گفتم که سره کننده چشمم است و عین اکل و مال آنکه بود سره کرده بلکه کسب گفت سره
 گون چشم بود پیشتر و چشم تو که سبب بند سره ناکرده + بیان سره سره کرده خانه مردم + رواه الترمذی ۴۰۰ + انفصل الی
 عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لاجل انشیتین بود آنحضرت کشاده و دندان پیش بینی بیان این دو دندان
 زخم و زنی بود فلج بفتح فاء و لام و جیم کشادگی دندانهای پیش از فلج الاسنان که می گویند همین مراد می دارند و در حدیث ترویج و در روایت
 فلج الاسنان نیز واقع شده است از آنکه را می گانند و ترویج من تیرا یاه چون سخن می گوید می شد مانند نور که بیرون

می آمد از میان دندان های پیش روی دندانها ناماست و در دندان پیش از بالا و پایین ششمان ششایمی گویند بلفظ نشیبه و جمع دو دندان دیگر که در دو طرف آنها اندر با همیات خوشتر بنفخ و اوج بختین فرجه میان دندانها و صاحب نهان گفته که فلج فرجه میان ششای و با همیات و فرجه میان ششای از فرق گویند بختین پس اینجا فلج را بجای فرق استعمال کرده است و ظاهر عبارت حدیث است که این فرجه در ششین در بالا و پایین بوده مخصوص بیلا و الله اعلم رواه الدارمی + ۲۰ و عن کعب بن لک قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سرتنا روجه بود آنحضرت وقتی که خوشحال کرده می شد روشن می شد و در مبارک روی حتی کان وجهه قطعه قمر تا آنکه گویا روی مبارک روی پاره از ماه بود و کثرت ذکاب و بودیم ما که می شناسیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است به مشاهده تازگی و روشنائی روی شریف و می متفق علیه + ۳۰ و عن انس ان علامایه و یاکان مجید ابنی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از انس که کودکی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت در آن عرض پس بیا شد آن کودک قاتله ابنی صلی الله علیه و آله و سلم یهودی پس آمد او را آنحضرت بیادوت فوجد اباه عند راسه یقیر التوریه پس یافت آنحضرت پدر او را و از او سراو که می خواند تورت را فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرید او را آنحضرت یا یهودی است که با الله الذی انزل التوریه علی موسی ای یهودی می پرسم و سوگندی دهم ترا بخدائی که فرستاد تورت بر موسی علیه السلام بل تجد فی التوریه نعتی و محرمی آیامی یابی در تورت نعت مراد و صفت مراد بیرون آمدن مرا از مکه مدینه یا مخرج به معنی لبث باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت و صفت بیک معنی می آید گو یا مراد به یکی صفات ظاهر و دیگری باطن باشد قال لا گفت یهودی منی یا یم قال لفتی بی و الله گفت آن غلام آری بخدا سوگند یا رسول الله اما تجد لک فی التوریه نعتک و صفتک و محرمک بدستی ایجابیم در تورت نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا و آئی اشهد و من کویا می دهم که ان لا اله الا الله و انک رسول الله فقال ابنی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا صحابه مباران خود را ایضا از من عند راسه بر خیزانید این شخص را یعنی پدر او را از نزد سردی و لو احکم و نزدیک شوید بر او خود را که این غلام است و متولی امر وی شوید رواه البیهقی فی الدلائل النبویه + ۴۰ و عن ابی هریره عن ابنی صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابی هریره از آن حضرت انه قال که آنحضرت گفت اما انما رحمة ممداه نستیم من کرمحت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابو العباس مزنی قدس سره فرمود درین تعظیم و تکریم این است زیرا که هر چه برای تکریم فرستاده می شود رواه الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان این چیزی است که آورده مولف در بیان خلقت و صورت آنحضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر کرده و در شرح زیاده و چون از آنچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر کرده ایم آنجا باید نگریست + ۳۰

باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و آله و سلم + در اطلاق آنحضرت از مهربانی و مردی و شجاعت و سخاوت و رفیع و تحمل و تواضع و رحمت و عیاد و عز آن چون فایز نکه از بیان صورت و شکل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا صورت و خلق می گویند بفتح ح تا خواست که ذکر کند صفات باطن شریف او را که آنرا خلق می بنهند

بضم فاء و شمال جمع شمال است کبیر یعنی طبع کذا فی القاموس و فی الصحاح کبیر است چپ و خود غایت و شمال یعنی دست چپ
جمع او شمال می آید و شمال نیز می آید و در شرح شفا گفته شمال جمع شمال است کبیرترین سیرت و به معنی خلق + ۱۸ +
الفصل الاول + عن انس قال خدمت ابی صلی الله علیه و آله و سلم عشرین گفت انس خدمت کردم آنحضرت را
و ده سال و قد بیان ایام که حضرت بدینیه هجرت کردند ما در انس و معنی خوشبختان و می از انصار را و او را ملازمت آنحضرت
آوردند و در خدمت گذشتند و می هشت یا ده ساله بود اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بدینیه بود خدمت کردم می گوید انس درین مدت که خدمت کردم نما قال لی ان این گفت آنحضرت مرا
ان بضم همزه و تشدید خاء کسوره سنون و غیر سنون کلمه است که دلالت دارد بر کبریه و بر زبرد و لشکر و بانگ کردن بر ویدن
امری مکرره و لام صنعت و نگفت آنحضرت مرا چرا کردی این کار را و الا الا صنعت و نگفت چرا کردی این کار را یعنی در آنچه
متعلق بخدمتگاری و نیابتند امور دین و این دلالت دارد بر کمال سماحت و حسن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و طبعی گفت که درین مدح انس است مر خود را که هرگز کاری نکردم که از آنحضرت بر من اعتراض متوجه گردد و پوشیده مانده که من
اول و انب و او فوق است بمقام نغم متفلسن مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بر می متفق علیه + ۲ + و عشره قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم من احسن الناس خلقا و هم از انس است که گفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق بخار
یونانی حاجت پس فرستاد آنحضرت روزی مرا برای کاری فقلت و الله لا اذهب پس گفتم من بخدمت او گفتم می روم و می نفعی
ان ازیب لما امرنی بر رسول الله و در اول من بهت که می روم برای کاری که فرموده است مرا ان کار پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در اول می خواهم که بروم بزبان گفتم می روم بصدد و این قول از انس به جهت صغرت
و نادانی بود و نیز وی در سن تکلیف هم نبود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم التفات بقول وی ننموده بر ان او پنهان کرد
بلکه ملاعبت کرد و خنده کرد و روزی نمود و فرجیت حتی امر علی صبیان و هم طبعیون فی السوق پس بیرون آمدم تا می گذرم بر کوچه کان که
بازی می کردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی بقع
من و راهی که تحقیق گرفته است گردن مرا از پس من قال فنظرت الیه و هو مضطرب گفت انس پس نگاه کردم من بسوس
آنحضرت و حال آنکه آنحضرت می خندد و فقال یا ایها الذی بهت حیث امرتک پس گفت آنحضرت ای ایها الذی بهت تصیر به اس
شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من فقلت نعم انا اذهب گفتم آری اینک می روم و می خواهم که بروم یا رسول الله
رواه مسلم + ۲ + و عشره قال کنت اشی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیه بر خبرانی و هم از انس است که گفته بودم
من می رفتم بجهت آنحضرت در بصره و منسوب بنجران بفتح نون و سکون جیم و رانام موضع است علیط الی اثبتیه چا و رس
بود که در وقت وسطه بود کنار راه او فاذا رکه اعرابی فینده بر او پس در یافت آنحضرت را با او پیشینی پس کشید آنحضرت را بجا و
جیزه کشید و کشیدنی سخت و در صحیح نبی الله و باز گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی صحیح اعرابی در پیش سینه آن

کتاب التمام فی شرح صحیح مسلم

اعرابی یعنی چنان زبور کشید که آنحضرت پیش سینه اعرابی کشیده آید حتی نظرت الی صفحه عاتق رسول الله تا آنکه نگاه کرد و من
 کبر آنکه گردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرت بهما ماشیه البر و تحقیق تاثیر کرده بود بصورت عاتق آنحضرت کنار او عادت
 شده و حیثه از جهت سختی کشیدن اعرابی بر او عاتق موضع رو از گرفت ثم قال یا محمد مری من مال الله الذی عندک یطقت
 اعرابی ای محمد ام کن برای من تا بدیند مرا چیزی از مال خدا که نزدت باشد فالتفت الیه رسول الله پس باز نگریست سبب
 آن عرابی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم محکم پسته خنده کرد آنحضرت ثم امر له بعبا رسته امر کرد و فرمود برای وی بپوشته
 و این دلالت دارد بر کمال علم و تحمل آنحضرت جنای مردم را و این اعرابی از جنات عرب و درشت خویان ایشان که تمیز
 اخلاق نکرده و او ب نیاموخته بود و در حدیث دلالت است بر آنکه حاکم و والی را باید که بر ایند ای رعایای او مجبوران صبر کند و
 تحمل و زود متفق علیه ۴۲۰ و عتبه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در
 حسن و جمال و فضل و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و اجود الناس و جواد تر و نخی ترین مردم و شیخ الناس و مروانه زو
 دلیر ترین مردم و لقد فرغ اهل المدینه ذات لیله و تحقیق رسیدند و فریاد کردند کسان مدینه یک شبی چنانچه وزوی و دشمنی
 در آید فالطلق الناس قبل الصوت پس آید و در وقتند مردم بجانب آواز فاستقبلهم البنی پس استقبال کرد پیش آمد مردم را
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قد سبق الناس الی الصوت در حالی که تحقیق میشی کرد آنحضرت مردم را بسوی آواز و از همه پیشتر رفت
 و هو یقول و حال آنکه آنحضرت می گفت لم تراحو امل تراحو اگر ترسید رسید و گفته اند لم انجا یعنی لاست روع رسیدن زاعوا
 بقسم تا وعین است و هو علی فرس لالی طحه عری و آنحضرت سوار بود بر آسی که بود مرالی طحه انصاری را بر بنه پشت ما علیه حرج نبود
 بر آن اسپ زین بیان عری است و عری بضم عین سکون را اسپ بی زین و بی عنقه سیف دور کردن آنحضرت شمشیر بود و فقال
 لقد وجدت کما کنتم یقولون تحقیق یافتم این اسپ را مانند دریا یعنی فراخ رو و گشاده کام متفق علیه و در روایتی دیگر آمده
 بود که بود آن اسپ کم رفتار حرون تنگ کام و بعد از آن روز چنان تیز رفتار شد که هیچ آسی از وی سبقت نمی توانست
 کرد و به حقیقت هر کس را او هر چیزی را که یاری دهد و گاری از آنحضرت بود اگر لاشی باشد ششی می گردد و اگر زبون بود غالب و
 اگر پست بود بلند گردد و اگر ضعیف بود قوی گردد و در او دل و دلیبری بین بود و به خویش خوان و شیر می بیند و در روز
 جابر قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیا قط فقال لا گفت جابر سوال کرده نشد از آنحضرت چیزی پس گفته باشد
 لایینی نمی دهم شیخ این گفته که مراد نیست که بر گزین غلط بلاشی کرد بلکه اگر می بودی و او اگر نمی بود سکوت می ورزید و حدیثی دیگر
 باین مضمون آمده و این فریب است بحدیث ابی هریره که آنحضرت طعام را عیب نکرده اگر خوش می آمد می خورد و گزنی گفته است
 و از شیخ غزاله بن عبد السلام نقل کرده اند که گفت لا هرگز برای منع از عطار بزبان شریف وی زفته و این منافات ندارد
 که در وقت ضرورت و نیافت بطریق اعتذار گفته باشد چنانکه فرمود لا اجبرنا احکم علیه و فرزوق و زفت شریف و س
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما قال لا قط الا فی تشده لولا ان تشده کانت لاه نعمه بضمون این بیت است که شاعر

از اینجا آمده که در وقت کلامه لا االه الا الله و هو محیب و وای و می که این حیات مخصوص است
در غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غلبه و فسقه صرف کرده نمود با الله من الزین و الذلیل و شفق علیه و و معن انس ان
رحمنا سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عما بین جبلین روایت است از انس رضی الله عنه که مروی سوال کرد از آن حضرت
گو سفندان میان دو کوه یعنی گو سفندان بسیار آن قدر که پر کرده بودند تمام وادی را که میان دو کوه بود فاطمه ایاه پس
و او آن حضرت آن مرد را همه آن گو سفندان فانی تو من فقال پس آمد آن مرد قوم خود را پس گفت ای قوم اسلمو ای قوم مسلمان
شوید فواته ان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم عطا را باجات الفقیر پس بجز سوگند بدستی محمد پسر آنه می بخشید بخششی را که نمی رسد فقر ایمنی می و سه
و هیچ نگاه نمی دارد و درین متن گفته است شاعر هر چه آمدت بدست ندادی تو پیش از آن + این جو دگشست گش از
فقر عاریت + و معن جبرین طعم نیما هو سیرت رسول الله روایت است از جبرین بن مطعم بن نضر بن کنان بن عبدمنظور بن
بن عدی بن نوفل بن عبدمناف ذبی و کاشف در احوال او چنین نوشته که سید سلیم و نور از اشراف فرشی عالم بود علم
النساب و اخبار و ایام عرب و بود شاگرد ابو بکر صدیق و درین علم روایت می کند که در اثنای که وی سیری کرد با پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم مقله من جنین در وقت بازگشت آن حضرت از غزوه خین که بعد از فتح مکه واقع شده تعلقت الاعراب بفتح عین و
کسر لام تحقیق بسیار بود پس پسیدند باو بنشینان عرب در حالی که سوال می کردند از آن حضرت اموال را از غنایم جنین و غنایم
درین غزوه بسیار بود و بخشش آن حضرت بسیار و اکثر بیعت اقلوب بود از اهل که بخشیدن گو سفندان بان مرو که در حدیث
سابق گذشت هر چه در اینجا بودتی منظره الی صوره و چه رسیدن اعراب با آن حضرت و سوال بجائی رسید که منظره بسیار و ساختند اعراب
آن حضرت را و بودند بسوی سره بفتح سین بضم میم نام نوعی از درخت خاردار که در بادیه می باشد عظمت بفتح خا و کسر ط
رواه پس بر بود آن سره و وای مبارک او را که پوشید با آن حضرت توقف البسی پس توقف نمود و با بستاد پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فقال اعطونی روای پس گفت آن حضرت بدید مرار وای مرالوکان لی عدد نده الغصاة ثم قسمتة بیکم الکری بود
بشمار این درختان که درین جنگ انداخته از شر و گو سفند هر آنه بخش می کردم آنرا میان شما تم لاجد وئی بخیرا پیغمبرنی فتمید
شما را بخیل که ندیم آنرا و لا که و با و نه در و غلو که و عد که کم در سام و لاجبانا و نه ببول و رسنده که در و او ن از فقر و شسته
ترسم و اصل همین بنی غنم شجاعت است و جوان مروی در عطا قسمی از شجاعت است و تنگی در و او ن آن مثل همین است
و بعضی گفته اند که دلا که و با و لاجبانا بهت برای تمیم صفات و تمه او آن و اشارت است بجامعیت صفات حمید و فافهم
رواه البخاری + و معن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا صلی الغداة جازع من المدينة یا نهم چون
می گذارد آن حضرت نماز با و می آوردند قادمان اهل مدینه از واه و فلام آوردند نامی خود را فیما الما که در آن آب می بود
نمایا تون بانا پس نمی آوردند هیچ آوندی را الا غمس بیده فیما لگرا که فرود می برد آن حضرت دست مبارک خود را و در آن
آوند نامی آب و متبرک می گردانید آنرا برای ایشان تا شفا و برکت شود و مرایشان را فرمایا و با لاجبانا و البار و و فیمنسر

بیده میباید پس بسا که می آمدند آنحضرت را در برابر او سر و پس فرمودی برو دست خود را در آن آورند و درین کمال شفقت و مهر بود
 است بامت و اشارت است بآنکه از برای نفع خلق ضرر خود را بایده کشید و تحمل کرد و رواه مسلم ۹۰۶ و عتبه قال کان من
 من اهل اهل المذنبه تاخیزید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از انس است گفت می بود و او ای از دلمان مدینه که میگفت
 دست مبارک آنحضرت را فتنه خلق به حیث اشارت پس می بود آنحضرت را هر جا که می خواست و عرض حال خود
 می کرد و درینجا غایت تواضع و شفقت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر امت حتی بر کترین آدمیان رواه البخاری
 ۱۰۰۶ و عتبه ان امرأة کان فی غلماشی و از انس است که زنی بود که بود در خود وی چیزی از نقصان و غل غالت پس
 گفت آن زن یا رسول الله ان لی الیک حاجه بدرستی مرا بسوی تو حاجت و کاری است و ظاهر آنحضرت در راه
 می رفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان نظری الی اسک تلمت به بین هر کدام از کوهها که می خواهی یعنی پیشتر است
 در آن کوه چه که من با تو می شنیم و می ایتم حتی قضی لک حاجتک تا آنکه او گنم و بر آرم برای تو حاجت ترا غلما معافی بعض
 الطرق حتی فرغت من حاجتها پس خلوت کرد و تنها شد آنحضرت با آن زن در بعضی راهها تا آنکه فارغ شد آن زن از
 حاجت خود و پدید آمد از او عرض کرد آنچه عرض کردنی بود رواه مسلم ۱۱۰۶ و عتبه قال لم یکن رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فاحشا نبوا و آنحضرت فحش گوینده و فحش از حد در گذشتن و در جواب و در سخن و اکثر اطلاق آن در الفاظ
 و قاع و جماع آید و در آنچه متعلق است بدان نیز که اهل نسوا و او بی حیایان را در آن عبارت صریح فاحشه است که اهل
 صلاح و ارباب حیا از آن اعراض نمایند و کینایت و ابهام از آن اکتفا نمایند بلکه از بول و غائله نیز بغیر بعضنا سے
 حاجت و مانند آن نمایند و فحش به معنی زیادت و کثرت و به معنی زنا و معصیت نیز آید و لا اله الا الله نبود آنحضرت لعن
 کننده کسی را و چیزی را و لعن از حد اراندن و دور انداختن از درگاه رحمت و از منبذگان و شتام داون و دعا
 کردن بدان و لعنت کردن کسی را که نه مستحق نیست از گناهای سخت است و بکثرت کبیره می گردد و اتفاق دارند
 بر تحمیل لعن شخصی معین اگر چه کافر باشد مگر آنکه بیقین معلوم گردد که از دنیا کافر رفته باشد چنانکه ابو جیل و اشمال و
 و حرام نیست بر مومن بصفتم عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران و باخواران و ظالمان و اشمال آن و باید دانست
 که لعنت بر دو قسم است یکی طرد و ابعاد از رحمت حق در آمدن بهشت موجب غلوت و نار و این مخصوص بکافران است
 و دوم طرد و ابعاد از جناب قرب و رحمت خاص و درجه با یقین و این شامل است مرطبه گناه گاران و بدکاران را
 و باین تحقیق منحل گردد و سی از شکلات باب و الله اعلم ولا سببا با و بود آنحضرت و شتام کننده کان یقول عند الموت
 بود آنحضرت که می گفت نزد عتاب کردن کسی را و ختم گرفتن بر کسی معتبه بفتح ثناء و کسر آن و عتاب خشکین شدن
 و بمعنی ناز کردن نیز آید ماله ترب عینیه چه شده است او را و چه می کند وی خاک آلوده با و پیشانی و می کنا نیست
 از خواری و گونساری به نهایت آنچه نزد ختم و بی رضائی می گفت این کلمه بود و در معنی این است ریم آنفد بجای آید

باوینی او و این نیز در منی سجده است و در شام نیست رواه البخاری ۱۲۰۱ و عن علی بن ابی طالب هرگز از آن پس روایت است
از ابی هریره گفت که گفته شد یا رسول الله ادر علی اشترکین دعای بدکن بر کافران تا هر چه شامصل شوند و هلاک گردند قال
لم یثبت لعنای گفت بر اینگونه نشده و فرستاده نشده ام من لعنت کشته در آمده از رحمت خدا و انما لعنت رحمة و بر اینجست
نشده ام مگر بسبب رحمت بر جهانیان چه بر مومنان و چه بر کافران اما بر مومنان خود طاعت است اما بر کافران بر نفع عذاب از ایشان
در دنیا بوجود شریف می چنانکه در قرآن مجید می فرماید و اما کان الله یخیرهم و انت فیهم سخیط الامم سابق که بدعای پیغمبر
ستمک و ستامصل شدند یارب مگر بعضی از مشرکان که وقت رسید و حکم الهی دعای بد کرد و هلاک شدند چنانکه
مشرکان قریش که در روز بدر هلاک شدند فتدبر رواه مسلم ۱۲۰۱ و عن ابی سعید الخدری قال کان لابی صلی الله علیه و آله
و سلم شهر چهارمین لعنرا اونی خذرا گفت ابو سعید رمنی الله عنده بود آنحضرت سخت تر از روی شرمناکی از بکر که در پرده
بود باشد و خذرا بکسر خا بر مجر و سکون ال مملکه پرده که کشته میشود و در خذرا در کوشه خانه و در بایه گفته کوشه خانه که کشته
میشود و روی پرده و بگرد آنجا میباشد و فی اصرار خذرا بکسر پرده و خذرا زن پرده نشین فاذا ارای شیئا یکیره عنناه فی وجهه
پس چو می دید آنحضرت چیزی را که ناخوش میداشت می شناختیم ما اثر آنرا در روی مبارک می اگر چه از شرم چیزی می گفت و
انظار کراهت می کرد متفق علیه ۱۲۰۱ و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما رایت لابی صلی الله علیه و آله و سلم تجع او وضعا
گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند هرگز در حالی که خنده کشته است یعنی به تمام کمال خنده گفته حتی اری منه لهواته
تا آنکه پیغمبر از آنحضرت کام او را لهوات جمع اهماه بفتح آن گوشت پاره که در اعلاهی حلق در نهایت و با نسی فی اصرار
لهماه کام و لفظ لهوات به جمع باراده اجزای کام است و اما کان تبسم و نود آنحضرت مگر آنکه تبسم مسکرم و لب شیرین می گرد
و ندان سفیدی کرد و این باعتبار غالب حال است و گاهی زیاده بر آنم کرده چنانکه در باب کشفک رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم آمده رواه البخاری ۱۲۰۱ و عن عائشة قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسیر و الحدیث کسر و کم
روایت است از عائشه که نبود آنحضرت که بیای می گفت سخن را می آورد و کلمات را متصل در پی یک دیگر چنانکه مشبه و تسبیح
گرد و پشوننده بلکه کشاده می گفت سخن و بعد از آن می آورد کلمات را و سر و بفتح سین در زود و سخن چرم را و در سخن زره
و بیای پوشتن زره و بیای آوردن سخن را کان بکث حدیثا لومده العا و لا احصاوه بود آنحضرت می گفت سخن را جدا
جد که اگر می شمرد آنرا شمرنده بر آنم می شمرد آنرا یعنی اگر یکی قصید کرد که شمر و مکن بود متفق علیه ۱۲۰۱ و عن الاسود ثابته
کبیرت زمان نبوت را در یافته و خلفای از بعد او دیده و از اکار صیاب حدیث شنیده و هشتاد و چهار وعظه بجای آورده
تا آخر وقت صوم دوام داشته و در هشتاد و چهارم ختم قرآن کرده نعت است لعنه و کثر حدیث قال گفت اسود سالت عائشه پیغمبر
عائشه را اما کان لابی صلی الله علیه و آله و سلم یضغ فی بینه چه چیز بود که می کرد آنحضرت در رون خانه خود قالت گفت
عائشه کان بکون فی ممتة ابله بوشان که می بود آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و مبهی بفتح میم و کسر آن و انکار کرد

اصحی کسر او سکون با و بگویند آن در وزن کلام است چنانکه تفسیر در اوست بقول تلامذتی غزوه اهل ما تیره شاد و خوشبختان
و فعل دو وقتن و پاره و وزی کردن و از اینجا معلوم میشود که قدمت خانه و اهل خانه کردن هفت اینها و حریفین و شیریه صالحین

است فاذا حضرت اهل صلوة خرج الی صلوة پس چون حاضر شد وقت نماز بیرون می آمد برای نماز و او الهجارت

۱۰۰۰ و عن عائشة قالت ما خیر حول الله صلی الله علیه و آله و سلم من امرین قط الا اخذ الیهم بما خیرا و انید انشد

آنحضرت و خست یار و او نشد بدست و سه میان دو کار هرگز اگر آنکه خست یار سے کر و وقت گرفت

آنحضرت آسان ترین دو کار در عالم کن ایما و ادم که نمی بود آن کارشان از موجب بده فاحکان ایما پس اگر می بود

موجب بده کان بعد الناس من یسود آنحضرت دورترین مردم از آن کار و درین حدیث تکم کرده اند که تحمیر عام تر است

که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق و لیکن بر تقدیر تحمیر از جانب حق اتم بودن مشکل است مگر آنکه مراد مفسر

باقم باشد چنانکه مثلا تحمیر از میان فتح کنونارض که در اشتغال بومی احوال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان

کفایت همیشه پس مراد باقم امر نهی است و مراد بان گناه نیست از جهت ثبوت محبت که اقال اشیح ابن مجرود و صحیح

گفته که اگر مراد تحمیر از جانب کافران و منافقان باشد بودن یکی از دو امر اتم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان

باشد مراد چیزی است که مؤدی باقم است چنانکه تحمیر میان مجاهده و اقتصاد و زیرا که مجاهده که مفسدی سهاک گرد و بازشیست

و یا تحمیر از جانب خدا باشد میان چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان کفار

چنانکه قتال و اخذ خبیثه در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد متبر و با اتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فی شیء قط و کینه کشید آن حضرت برای نفس خود و هیچ چیز بجز الا ان یتیمک فی حرمت الله مگر آنکه غلبه کرده می شد و در وقت

دین خدا نمیتوانم شد بهایس که نیمی کشید برای خدا بسبب حرمت خدا که انتهاک کرده می شد در وی گفت شیخ ابن حجر

که مراد است که اتمام نمی کشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشود که آنحضرت اهل و قتل کسانے که

اینها می کردند و از زیرا که ایشان انتهاک حرمت خدا نیز می کردند و بعضی گفته اند که این در تحمیر است که مفسدی بگویم کرد

و بعضی گفته اند که این مخصوص بجهنم است نه در عرض و نه یک بعضی غلبه است یعنی کسی که مبالغه می کرد در خرق مجازم

شرع و فی اصرار نهک کند و فرسوده شدن جامه پوشیدن و پاره کردن روزه سلم ۱۰۰ و گفته اقال ما قرب رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا قطبیده لا امرأة ولا غلاما گفت عائشه زود آنحضرت چیزی را او کسی را که بگریست خود نیز با

و نه خادم را و خادم هرگز و اشقی هر دو اطلاق می یابد الا ان یکا سبیل الله مگر آنکه کارزار می گرد و در راه خدا او مانع منه

شیء قطبیتنم من صاحب و بافته نشد از آنحضرت چیزی بگریز یعنی رسید با آنحضرت از جانب هیچ کس آنچه زیان کند او را

پس اتمام کشید از صاحب خود یا صاحب آن چیز الا ان یتیمک شیء من مجازم ایضا مگر آنکه غلبه کرده خود و دور کرده شود

چیزی از مجازم خدا نمیتوانم پس اتمام می کشید از برای خدا روزه سلم ۱۰۰ الفصل الثانی من اس قال

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانا ان شتان بین گفت این خدمت کردم آنحضرت در او در آمد در خدمت وی و حال آنکه
من هشت ساله بودم خدمت آنحضرت کردم و او در او سال که مدت اقامت آنحضرت است در مدینه و ما لانی علی بن ابی طالب
قطب پس نگویید که در این چیزها چیزی بر گزائی نمی آید علی بن ابی طالب که در این صفت و ماضی معنی ترکیب این است که بلاک شد و تلف
گردید آن چیز بود دوست من فان لانی لانی من ابی طالب اگر می گوید مرا که بنده از ابی طالب آنحضرت قال دعوه فانه لانی علی بن ابی طالب
کان می گفت آنحضرت بگذارد او را او ملاست نکند او را از آنکه بدستی نشان نیست اگر قضا کرده می شود چیزی و این می شود
آن چیز یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بدست وی شده نام اگر علم شری در وی ثابت می بود میگردیم
و اگر کسی حق خود عفو کند چه مضایقه است و در حدیث دیگر آمده است که در آن را که فروت بر دستمان ایشان شکسته می شود
ترتیب که هر چیز را اهل و در دست بقاست به الفاظ المصلح این لفظ که مذکور شد لفظ مصلح است و در بعضی معنی شوب الایمان
مع تغییر و روایت کرده است به معنی در کتاب شوب الایمان بانکه تغییر و تبدیل در الفاظ ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاحشانه بود آنحضرت فحش کننده در قول باطیع و الا فحشا و نبود تکلف کننده و فحش و قصد کننده از ا
یعنی فحش از وی بوجود می آید باطیع و تکلف و فحش در حدیث انس معلوم شد و لا تخا بانی الاسواق و نه آواز کننده
در بازار ما چنانچه عادت عوام الناس است و لا یخبری باسئمة استئمة و جزانی و او بهی بدی را و لکن لینی و یفیع و لیکن عفو
می کرد و درمی گذشت و این صفات در کتاب غنائل آنحضرت گذشته است رواه الترمذی ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰
عن ابی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان یجود المرین روایت است از انس که وی خبری داد از صفات و اخلاق آنحضرت
که وی صلی الله علیه وآله وسلم بازر پس می کرد بیمار را او متع تشدید الجبارة و می رفت پس جنازه و بحیب و عوة الملوک و می بگری
خواندن علامه را که طعام می خواند چه جامی احرار در کعب اطمار و سوار می شد در از گوش را از جهت غایت تواضع ولی تکلف
و دفع بیادگی و در اینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفعی تکبر است بغلاف عادت ملوک و جبار به قدر آئینه یوم خیر علی حمار
بر آئینه تحقیق دیدم او را روز غزوه خیبر با وجود آنکه روز انهار شوکت و جلالت بود و سوار بر او از گوش که طعام است برسان
همه آن از پوست خرما بود رواه ابن ماجه و لینی معنی شوب الایمان ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰
علیه وآله وسلم بخدمت نزل بود آنحضرت که می دوخت نخل خود را و خدمت بهم نهادن پاره پاره و اصل آن حج کردن و بهم
پیوستن است و بیخود توبه می دوخت همان خود را تو یا کمند که پیوندی کرد از او عمل نهی بیته و کاری کرد آنحضرت در خانه خود
که اهل صدق فی بیته چنانکه کاری کند یکی از شما در خانه خود و قالت کان یغتر من کثیر بود آنحضرت آدمی از او میان بطنه توبه
می جست همان خود را تا خسی و فاری و از شترات چیزی نداشت و اصل فلان بیخود است و لیکن در بعضی حدیث
گفته که پیش در جاده و بدن شریف آنحضرت هرگز نیتا و و از امام فخر الدین رازی نقل کرده که گس بر آنحضرت نه نشسته و
نشسته و مانند آن آنحضرت را ایزان کرده و لیکن چون وجود چیزی از موزیات و شترات را در قافل شتران

متعلق چیزی از آن بجای شریف از خارج نازیدن و الله اعلم بحقیقت آن می بود شید که سپند خود را و سیدم گفته و خدمت
می کرد ذات شریف خود را یعنی کار خود را خودی کرد و بدگیری کم می فرمود و راه الترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با و شاه چهار حکم بنویسد و در این نوع افعال از ایشان نبود یعنی آید بلکه بنی مرسل متوجه
بود وقت برمد شیری مخصوص گردانید او را حق بل و علا بفضل عظیم و منظور اصلی تعلیم و ارشاد و خلق با ادب کریمه و اخلاق
عظیمه بود صلی الله علیه و آله و سلم + و سخن فارجه بن جابر و جیم بن زید بن ثابت تابعی جلیل القدر است و از خطبای سیده
است که در مدینه بوده اند قال گفت فارجه و علی بن زید بن ثابت و از مدینه جماعه بر زید بن ثابت که پدر او است نقلوا
که در ثنا احوال رسول الله پس گفتند آن جماعه مرزید را روایت کن ما را احوال پندار اصلی الله علیه و آله و سلم حال
گفت ما را پس گفت زید بودم من بسیار آنحضرت فکان اذا مثل علیه الومی لبثت لکی پس بود آنحضرت چون فرود می آمد
بروی دمی کسی می خستاد بسوی من فکنته لیس می نوشتم من آن دمی را برای آنحضرت فکان اذا ذکرنا له دنیا ذکرنا
بود آنحضرت چون ذکر میکردیم دنیا را ذکر میکرد آنحضرت دنیا را ابابا و اذا ذکرنا الاخرة ذکرنا معنا و فیکر ذکر میکردیم با آخرت را او ذکر میکرد
آخرت را ابابا و اذا ذکرنا الطعام ذکرنا معنا و چون ذکر میکردیم طعام را او ذکر میکرد طعام را ابابا را و بیان من معاشرت و منها خلق تاملت کلوبها
بمواقت در آنچه از شرفا کت عادات مردم و احوال ایشان است از آنچه کرده و ندانم نیست و اما آنچه کرده و ندانم
بش ما شاکه ذکر کند آنحضرت آنرا ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نقل نهاده که من رسول الله
پس همه برین احوال و حکایات حدیث کنم شمار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رواه الترمذی + و سخن انس آن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صلی الرجل لم یترجح به من یدیه بود آنحضرت چون مصافحه می کرد مردم را
نمی کشید دست خود را از دست آن مرد حتی کیون هو الذی کیون هو الذی کیون هو الذی کیون هو الذی کیون
دست آنحضرت و آنحضرت دست در دست وی گذارشته صبری کرد و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصافحه و تصافح دست یکدیگر گرفتن و لا یصرف وجهه عن وجه حتی کیون هو الذی کیون
وجهه عن وجهه و یعنی گردانید آنحضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد تا آنکه می بود آن مرد که می گردانید روی
خود را از روی وی و لم یترجح به من یدیه بود آنحضرت پیش گفته زانوهای خود را برین بدی مجلس له پیش نشیند که مرا
بودی یعنی در مجلس بر او پیش نشستی و زانوهای پیش نکردی چنانکه تنگبران و جباران کنند و بعضی گفته اند که مراد آنست
که زانوهای او نشستن بر نه اشقی بقصد تعظیم اهل مجلس و فطادب و تعظیم اصحاب و این شکل می شود تا آنکه مردی است
که گاهی زانوهای او در پشتی و بر وضع اعتبار نشستی و شاید که آن در خلوت بودی یا با بعضی اصحاب بودی و بعضی گویند مراد
کبیرترین قدرین است و تقدیم عبارت از دراز کردن آنهاست میان اهل مجلس و الله اعلم رواه الترمذی + و سخن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یترجح به من یدیه بود آنحضرت که نگاه نمی داشت چیزی برای فرود آمدن برای خاصه
نفس

مختلفند با اتفاق بر آنکه در مدت رضاع بود آن که نظیرین و برستی مراورد و در ایام آنکه سلطان رضاعه فی الجمله شیر می دهند و در تمام می کنند شیر خواری او را در بهشت یعنی او در عجب موت به بهشت می در آید و تمام می کنند در وی رضاع او را که ا قالوا و اهل علم و در شان ابراهیم مدینه روایت می کنند که آنحضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم لعاش ابراهیم لکان نبیا اگر نیست ابراهیم بر این پیغمبری بود و امام نووی گفته که این حدیث باطل است و الله اعلم و در شرح کلام در وی کرده شده است + ۱۲ و اگر در حدیثی آمده است که ان یهود یکان یقال لک و ایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که یهودی بودی که گفته می شد مراد اهلان عبر و عبرت معاد و سکون موعده و آنستند یهود مع اجمار کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نایب مؤمنان مران یهودی را بر آنحضرت و پیارا و این مناقضی است پس نقاضا کرده آن یهودی و طلب کرد و این خود را از وی صلی الله علیه و آله و سلم فقال له پس گفت آنحضرت مر یهودی را یا یهودی یا عندی یا اعلیک ای یهودی نیست نزد من چیزی که به هم ترا قال فانی لا انظر تک یا محمد گفت یهودی پس برستی من بعد از تو یا محمد حتی تطیبتی تا آنکه می دهم مرادین مران فقال له رسول الله پس گفت مر یهودی را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ اعلین معک اکنون چون مفارقت نمی کنی و نمیگذری مرا تا نزد هم می نشینم با تو و نمی روم از پیش تو مجلس بود پس شست آنحضرت بان یهودی صلی رسول الله پس گذار و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ظهر العصر و المغرب و العشاء الآخرة و العذاة این پنج نماز معلوم می شود که تمام شب با او نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تبید و نه تبوعده و نه می رسانند آن یهودی را او و میدی کردند که ترا چندین کبیر و چنان کبیر گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما الذی یصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میگردد صحابه یهودی از تمهید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی کیسک یهودی صیب کند و منع کند ترا از زبان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا یعنی ربی ان اظلم معا بد ا منع کرده است مرا پروردگاز من از نیکی ظلم کنم ذمی را که عهد بسته است معا بد کبیر را و غیره و نه جزوی را یعنی هیچ کس را اظلم کنم و انیکه از وی دین او انا کرده جدا شوم ظلم است فلما ترجمه انهار قال له یهودی پس هنگامی که بر آمد زور گفت یهودی پس ان لاله الا الله و شهد انک رسول الله و شرط مالی فی سبیل الله و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما و انما فعلت بک الذی فعلت بک انگاه باش و بدان بخدا سوگند که نگویم من تو آنچه کردم من تو از درستی و سختی الا انظر الی نعمتک فی التوریه مگر ابراهیم ای آنکه به پیغمبری صفت تو که نوشته شده است در تورات و در ایام آن صفت را در تو نعمت نیست که محمد بن عبد الله موله بکده بکده و مهاجره بطیبه و بلکه بشام محمد پسر عبد الله ولادت وی بکده است و هجره او به مدینه است و ملک او بشام است لیس یلفظ و لا یطیظ نیست درشت خومی و درشت سخن و لا یصح اب فی الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها و لا تشتری بشیر و لا قول انما تشیری و یصوت بجهش و نه بگفتار پیوده زنی برای و تشدید یا لباس و بیعت و بخش بضم از حد ادب گذشتن در قول و خنا بفتح معاد و مجربین پیوده شهد ان لاله الا الله و انک رسول الله و نه انالی فاکلم فیه با اراک الله و این را

من ست میں حکم کن درومی بخیزی کہ بنماید و بدانما ندر خدا ہی تعالیٰ یعنی بکن ہرچہ قرار گیرد بران برای توحید ہر است
 کہ تمام مال مراد باشد تخت نصف مال در راہ خدا کہ دو چون نور ایمان قرار گرفت و بدل و محبت خدا و رسول خدا افزون
 گشت و غلبہ کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز فدا خواهد کرد و کان الیہودی کثیر المال و بود آن یہودی بسیار
 مال رواہ البیہقی فی دلائل البینۃ ۳۰۴ + و عن عبد اللہ بن ابی اوفی صحابی مشہورست آخر کسی کہ وفات یافت بکہ فرزند
 اصحاب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کثیر الذکر بسیار می کرد و ذکر خدا را بسیار چہ کہ ہر روز و
 ہر آن شغل او بزرگ بود و بقیل اللہ و کم می کرد و بیودہ گفتن را قلت ایجا یعنی عدم است و بقیل اصلوۃ و درازی کرد نماز را از
 حبت غایت شوق و حضور و شہود و تقیر الخطبہ و کوتاہ می خواند خطبہ را زیرا کہ یک گوی از وی جامع معانی مجید و اندازہ بود
 و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الادریانی کہ مقصود کثیر موعظہ و فصاحت بودی تطویل نیز کردی و غایب مقصود نیست
 کہ خطبہ آنحضرت نسبت بہ نماز کوتاہ بودی چنانچہ در روز غدیر و جمعہ و در حدیث آمده است کہ فرمود درازی نماز کو تا چہ
 خطبہ نشان فقہ و دانش مردست چنانکہ در باب الطبوعہ گذشت و لایافت ان یثی مع الارلہ و مسکین و تنگ داشت
 آنحضرت کہ برود ہمراہ بودہ مسکین فقیرانی را حاجت پس برآورد مراد را حاجت اراکین بفتح بیہم زنی کہ شوہر وی مرد و اہل مردی
 کہ زن وی مردہ خواہ غنی باشد خواہ فقیر اراکین جمع و صیغہ جمع نیست مخصوص تر و استعمال وی در ان بیشتر و تفسیر اراکین مسکین
 نیز کہ وہ اندک زانی انہایہ و فی اصرار اراکین بیوگان و درویشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته زوہہ اشعری
 و الداری ۳۰۴ + و عن علی رضی اللہ عنہ ان ابا جہل قال للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انما لا تکذبک و لکن تکذب بما حبت
 بہ ابو جہل لغتہ اللہ علیہ بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ما در و نگوئی دانیم ترا و صدق تو بر ما ایمان است و تو مشہور
 بصدق و نیت و لیکن تکذیب می کنیم ترا از کتاب و شریعت و بتکذیب آن ترا نیز تکذیب می کنیم و بقیقت صدق و نیت و نیت
 بران است یعنی این را از تو بر نمی توانیم تافست و دیدہ و اگر این نباشد ما را با تو تراعی نیست و این جاہل طعن این قدر
 نمی اندیشید یعنی تمہید کہ ہر گاہ کہ وی صادق باشد و در کار دنیا با خلق دروغ نگوید و بر ایشان دروغ نگوید و در کار دین
 چون دروغ می گوید و بر خدا چون دروغ می بندد چنانکہ در حدیث ہر قل در باب علامات البینۃ بیاید اما مقصودش
 ہمان است کہ گفته شد فافتم فانزل اللہ تعالیٰ فیہم من فرستاد خدا ہی تعالیٰ این بیت را در شان ایشان فافتم لا یکذبون
 و لکن ظالمین بایات اللہ می دون پس بدستی کافران ترا تکذیب نمی کنند و لیکن این ظالمان از حد تجاوز کنندگان
 بایات خدا انکار می کنند و کثرت در تفسیر این آیت و در وجہ گفته است یکی آنکہ این کافران کہ ترا تکذیب می کنند
 بحقیقت ترا تکذیب نمی کنند بلکہ آیات خدا را تکذیب می کنند چنانکہ مولی بگرام خود کہ مردم اورا می رنجانند می گوید
 ایشان ترا نمی رنجانند بحقیقت مرا می رنجانند بہین کہ با ایشان چہ می کنم و وجہ دیگر آنکہ ایشان ترا تکذیب نمی کنند
 زیرا کہ تو موسوم بصدق و ایمانی تر و در ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خدا است و این وجہ اخیر موافق است